

مطالعات اسلامی: علوم قرآن و حدیث، سال چهل و هفتم، شماره پیاپی ۹۴
بهار و تابستان ۱۳۹۴، ص ۵۶-۴۳

نقد روایتی درباره نشانه‌های بی‌عقلی*

مصطفی فروتن تنها

دانشجوی دکتری دانشگاه فردوسی مشهد

Email: mstforoutan@gmail.com

چکیده

در میان روایات مربوط به نشانه‌های عقل، روایتی به نقل از امام صادق (ع) به چشم می‌خورد که بلندی ریش، نقش انگشتر و کنیه فرد را نشانه‌ای بر کشف عدم عقلانیت او معرفی می‌کند. در این مقاله ضمن بررسی سندی و متنی این روایت، به دنبال کشف گوینده حقیقی این سخن و احتمالات مختلف در مورد منشأ و گوینده اصلی این روایت و دلیل وجود آن در برخی منابع روایی هستیم. از نتایج این مقاله، ناهمگونی آن با سایر روایات مرتبط و تشکیک جدی در صدور این روایت از معصوم (ع) است. به نظر می‌رسد این سخن، متأثر از فرهنگ عرب، وارد کتب روایی شده است.

کلیدواژه‌ها: نشانه‌های بی‌عقلی، حماقت، نقد حدیث، فرهنگ عرب، تأثیر فرهنگ بر حدیث.

۱- مقدمه

در میان روایاتی که در کتب حدیثی شیعه به چشم می‌خورد، دسته‌ای از روایات مربوط به بیان نشانه‌های عقل هستند. بسیاری از روایات عموماً صبر، صداقت، اطاعت نیکو، معرفت شایسته فرد نسبت به خداوند، مکتوبات شخص، رام بودن وی در برابر حق و سرکشی او در مقابل باطل را به عنوان نشانه‌های وجود عقل در یک انسان معرفی کرده‌اند. (ابن بابویه، ۱۰۲/۱؛ برقی، ۱۹۵/۱؛ منسوب به امام صادق (ع)، ۱۰۳؛ مجلسی، ۱۳۰/۱) اما در این میان، روایتی به چشم می‌خورد که جنبه‌های معنوی سنجش عقل را کنار گذاشته و تنها جنبه‌های مادی و جسمانی آن را ذکر می‌کند.

این روایت در خصال شیخ صدوق ذکر شده است:

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد عن سهل بن زياد عن جعفر بن محمد بن بشار عن عبيد الله الدهقان عن درست بن أبي منصور عن عبد الأعلى مولى آل سام عن أبي عبد الله (ع) قال: «يُعْتَبَرُ عَقْلُ الرَّجُلِ فِي ثَلَاثِ فِي طَوْلِ لِحْيَتِهِ وَ فِي نَفْسِ خَاتَمِهِ وَ فِي كُنْيَتِهِ.» (ابن بابویه، ۱۰۳/۱)

از امام صادق (ع) نقل شده است که عقل مرد در سه چیز سنجیده می‌شود: درازی ریش، نقش انگشتر و کنیه او.

آنچه در این روایت عجیب می‌نماید، نشانه‌هایی است که برای عقل گفته شده است. آیا درازی ریش ربطی به عقل فرد دارد؟ آیا نقش انگشتر یک بی‌عقل نمی‌تواند عبارات مناسبی باشد؟ آیا کنیه یک بی‌عقل نمی‌تواند کنیه خوبی باشد؟ گرچه نمی‌توان وجود نشانه‌های ظاهری برای تشخیص افراد بی‌عقل را به‌طور کلی منکر شد اما این نشانه‌های ظاهری باید ارتباطی هر چند اندک با عقل داشته باشند.

این سؤالات ما را وا می‌دارد تا در مورد این روایت، تحقیق بیشتری انجام دهیم و از نظر سندی و متنی، بررسی بیشتری روی آن انجام دهیم.

۲- منابع روایت مورد بحث

در میان منابع روایی شیعی، قدیمی‌ترین کتابی که این روایت را نقل کرده، خصال شیخ صدوق (۳۸۱ق) است که آن را به شکل مسند و از امام صادق (ع) نقل کرده است. (ابن بابویه، ۱۰۳/۱) پس از صدوق، طبرسی (قرن ۶ق) در مکارم الاخلاق، همین روایت را به شکل مرسل

و بدون سند آورده است. (طبرسی، ۶۸) در سده‌های بعد، صاحبان جوامع روایی دیگری از جمله شیخ حر عاملی (۱۱۰۴ق) در وسائل الشیعه (۱۱۳/۲) و علامه مجلسی (۱۱۱۰ق) در بحار الانوار (۱۰۷/۱) نیز آن را به نقل از خصال ذکر کرده‌اند.

در میان کتب اهل سنت، قدیمی‌ترین کتابی که این روایت را نقل کرده، سیوطی است که آن را به نقل از معاویه از رسول خدا (ص) و به صورت مرسل آورده است. (سیوطی، ۳۱۳) عجلونی در کشف الخفاء نیز این روایت را به همین شکل ذکر کرده است. (عجلونی، ۴۷/۲-۴۸).

بنابراین تنها کتابی که این متن را به شکل روایت و با سند نقل کرده خصال شیخ صدوق است.

۳- نقد روایت

۳-۱- نقد سندی

همان‌طور که گفته شد، تنها منبع روایی که این روایت را با سلسله سند نقل کرده، خصال شیخ صدوق است. در میان رجال سند این روایت، با افرادی مواجه می‌شویم که باعث ضعف سند می‌شوند:

آ. سهل بن زیاد: سهل بن زیاد آدمی، امامی بوده و ولی اکثر رجال‌شناسان وی را ضعیف می‌دانند. وی از نظر غضائری، جداً ضعیف و روایاتش فاسد است و احمد بن محمد بن عیسی اشعری وی را از قم اخراج کرده است. او مراسیل را روایت و بر مجهولات اعتماد می‌کرده است. (غضائری، ۶۶/۱-۶۷) نجاشی نیز وی را ضعیف و غیرقابل اعتماد در حدیث می‌داند. (نجاشی، ۱۸۵) اما شیخ طوسی در رجال خود وی را ثقه و در فهرست خود وی را ضعیف می‌شمارد. (طوسی، ۳۸۷؛ همو، ۸۰)

ب. جعفر بن محمد بن بشار: وی از مجاهیل است و اطلاعاتی در کتب رجالی درباره وی به چشم نمی‌خورد.

ج. عبیدالله الدهقان: نجاشی وی را ضعیف می‌داند. (نجاشی، ۲۳۱)

بدین ترتیب مشخص می‌شود که در سند این روایت، دو فرد ضعیف و یک مجهول قرار دارند که باعث ضعف شدید سند می‌شود. بنابراین می‌توان گفت این روایت از نظر سندی قابل تکیه نیست و محل اشکال است. البته نمی‌توان به صرف ضعف سند، یک روایت را کنار

گذاشت چرا که ممکن است متن روایت، از قوت کافی برخوردار بوده یا روایات دیگری باشند که از نظر محتوایی آن را تأیید کرده و جابر ضعف سندی آن شوند.

از طرف دیگر، اظهار نظر علما در مورد نقل‌های این روایت، جالب توجه است. ابن عراق کنانی (۹۶۳ق) در کتاب تنزیه الشریعة المرفوعة عن الاحادیث الشنیعة الموضوعة، نقل سیوطی درباره این روایت را ذکر کرده است.^۱ (ابن عراق، ۲۲۵/۱) از آنجا که هدف کتاب ابن عراق، جمع‌آوری روایات موضوعه و جعلی است و نیز با توضیحات او در مقدمه کتاب مشخص می‌شود که وی، این روایت را جعلی و موضوع می‌داند.

فتنی (۹۸۶ق) در تذکرة الموضوعات، متن روایت مورد بحث را به تنهایی ذکر کرده و آن را بسیار ضعیف دانسته و گفته برخی حتی آن را جعلی و دروغین دانسته‌اند. (۳۰) البته فتنی در این کتاب گویا دچار افراط‌هایی هم شده و برخی روایات که صرفاً نامی از عقل در آن‌ها برده شده را تضعیف کرده و باطل دانسته است. (برای نمونه نک: همان، ۲۹-۳۰)

۳-۲- نقد متنی

همان‌طور که در ابتدای بحث گفته شد، روایات متعددی وجود دارند که نشانه‌های عقل را برمی‌شمرند و این نشانه‌ها کاملاً معقول و قابل پذیرش‌اند اما روایت مورد بحث، تنها جنبه‌های مادی این قضیه را ذکر کرده که همین نشانه‌ها نیز قابل تأمل‌اند.

پیامبر گرامی اسلام (ص)، حسن معرفت، حسن طاعت و حسن بصیرت را از نشانه‌های کمال عقل معرفی نموده و کسی که فاقد این موارد باشد را بی‌عقل نامیده‌اند. (ابن بابویه، ۱۰۲/۱) عقل در روایات به عنوان نیرویی معرفی شده که باعث انتخاب‌های صحیح می‌شود، خداوند با عقل عبادت می‌شود و بهشت با عقل به دست می‌آید. (برقی، ۱۹۵/۱) در روایتی دیگر گفته شده که میزان سخت‌گیری یا آسان‌گیری روز قیامت بر فرد، متناسب با میزان عقل او خواهد بود. (همان‌جا) یعنی هر چه فرد عاقل‌تر باشد، انتظار رفتار بهتری از او می‌رود و بالعکس. به این ترتیب، نشانه یک عاقل، رفتار بهتر و عاقلانه‌تر اوست. در حدیثی دیگر، نوشته و نامه فرد، معیاری برای سنجش عقل او معرفی شده است. (همان‌جا) در جایی دیگر، عاقل به عنوان کسی معرفی شده که با انصاف است و در مواجهه با حق، خاضع و رام بوده و نشانه عقلانیتش، راستی در گفتار و درستی در کردار است. (منسوب به امام صادق (ع)، ۱۰۳) امام صادق (ع)، برای سنجش عقلانیت افراد، این روش را پیشنهاد کرده‌اند: که اگر فردی، یک

۱. البته سیوطی از ابی دوس اشعری نقل کرده و ابن عراق از ابوموسی اشعری.

مسأله محال را باور کرد احمق است و اگر آن را رد نمود عاقل و خردمند است. (مجلسی، ۱۳۱/۱) در جایی دیگر، افراط یا تفریط به عنوان نشانه‌های جاهل مطرح شده‌اند. (همان، ۱۵۹) در روایتی دیگر، عاقل کسی است که هر چیزی را در جای خود می‌گذارد و جاهل به عکس آن. (همان، ۱۶۰)

با توجه به روایات فوق، معلوم می‌شود که برای کشف عقلانیت یا عدم عقلانیت یک فرد، لازم است اعمال، رفتارها، واکنش‌ها و ذهنیت‌های او بررسی شوند و هیچ اشاره‌ای در این روایات، به نقش احتمالی مسائل ظاهری و بدنی در شناخت عقلانیت یک شخص نشده است. فراوانی این دسته از روایات، نوع ادبیات معصومان (ع) در بحث از عقلانیت و نشانه‌های عاقل را برای ما روشن می‌کند. اما ادبیات روایت مورد بحث ما در این مقاله، فاصله معناداری با ادبیات این روایات دارد و حتی با روایت زیر در تعارض صریح است:

از رسول خدا (ص) نقل شده است که عاقل کسی است که خدا را اطاعت کرده و فرمان برد هر چند چهره‌اش زشت باشد و نادان کسی است که خدا را معصیت و نافرمانی کند هر چند زیبارو باشد و مقام و منزلت بالایی [نزد مردم] داشته باشد. (همان‌جا) این روایت به صراحت، داوری در مورد عقل افراد از روی ظاهر چهره آن‌ها را رد نموده و معیارهای غیرجسمی و غیربدنی روایات قبلی برای کشف عقلانیت یا عدم عقلانیت فرد را تأیید می‌کند. به بحث در مورد روایت اصلی مورد بحث، باز می‌گردیم. با بررسی روایاتی که به بحث ریش و موی صورت پرداخته‌اند، مشخص می‌شود که یهود در آن دوران، ریش‌های خود را اصلاح نمی‌کردند و بسیار بلند می‌گذاشتند. در برخی روایات از این کار یهود و تشبه به آنان نهی شده است. (ابن بابویه، ۴۹۷/۲-۴۹۸؛ طبرسی، ۶۷؛ ابن بابویه، ۱۳۰/۱) این نهی، نهی از بلند گذاشتن بیش از حد ریش است. روایت مورد بحث ما نیز در پی بیان این مطلب است که فردی که ریش خود را بیش از حد بلند بگذارد فردی بی‌عقل است. به فرض پذیرش روایاتی که از بلند گذاشتن بیش از حد ریش، نهی می‌کنند، باز هم نمی‌توان گفت اگر فردی در آرایش صورت خود بی‌مبالاتی کرد و آن را بیش از حد بلند گذاشت، بی‌عقل است. البته عمل این فرد، قبیح خواهد بود اما نمی‌توان هر عمل خطایی را نشانه بی‌عقلی عامل آن دانست. چه بسیار افراد عاقلی که ریش کوتاه دارند و چه بسیار بی‌عقلانی که ریش بلند و مرتب دارند.

مورد بعدی که در این روایت به عنوان نشانه دیگر عقل شمرده شده، نقش انگشتری فرد است. باز هم در اینجا مشخص نیست که چگونه می‌توان از نقش انگشتر یک فرد پی به عقل

او برد. آیا نقش انگشتر یک فرد جاهل نمی‌تواند نقش خوب و پسندیده‌ای باشد و او با این کار، بخواهد جهل خود را پنهان کند؟ تنها برداشت مفیدی که می‌توان از این بخش از روایت کرد این است که اگر نقش انگشتر فردی، نقشی بی‌مفهوم یا قبیح باشد، تا حدودی می‌توان به تفکرات وی پی برد و بازتاب افکار او در نمادهای استفاده شده توسط او - که انگشتر هم یکی از آنهاست - دید.

سومین نشانه عاقل یا بی‌عقل بودن فرد طبق این روایت، کنیه او است. سوالی که در قسمت قبل مطرح کردیم در اینجا نیز مطرح می‌شود که آیا یک بی‌عقل نمی‌تواند کنیه‌ای زیبا و بامعنا برای خود انتخاب کند تا با این کار، به نحوی بی‌عقلی خود را در پشت این کنیه زیبا پنهان نماید؟ و در نهایت تنها معنای مفیدی که می‌توان از این قسمت روایت برداشت کرد این است که اگر کنیه فردی، مفهومی منفی داشت فقط تا حدودی می‌توان پی به درجه عقل او پی برد. چرا که می‌توان این نکته را پذیرفت که در فرهنگ عرب، کنیه فرد بازتابی از برجسته‌ترین ویژگی‌ها و اعمال اوست.

بدین ترتیب در بررسی محتوایی این روایت می‌توان به این نتیجه رسید که مورد اول (بلندی ریش) هیچ دلالتی بر عدم عقلانیت فرد ندارد و مورد دوم (نقش انگشتر) تا حدود اندکی می‌تواند بر عدم عقلانیت فرد دلالت نماید و در نهایت، مورد سوم (کنیه) تا حدود بیشتری می‌تواند نشان‌دهنده عدم عقلانیت فرد باشد. اما در عین حال هیچ‌کدام از این موارد نمی‌تواند در همه موارد و اشخاص، به طور قطعی نشان‌دهنده عدم عقلانیت باشد چرا که ممکن است به عنوان نقابی زیبا بر روی عدم عقلانیت او نهاده شده باشد. جمع این سه نشانه، برای سنجش عدم عقلانیت افراد، جمعی مبهم است که با توضیحات گفته شده و مقایسه آن با سایر روایات در باب نشانه‌های عقل، نمی‌توان آن را از معصوم دانست چرا که ادبیات معصوم (ع) فاخرتر بوده و منزله از چنین معانی سست و ضعیفی است.

۴- روایات احتمالی مقوم

تنها نکته‌ای که در مورد متن این روایت باقی می‌ماند، برخی روایات دیگر است که ظاهراً محتوای این روایت را تأیید می‌کنند. روایتی به نقل از امیرالمومنین (ع) وجود دارد که حضرت در گفتگویی طولانی با یکی از سران یهود از عبارت «طویلة لحاهم قليلة عقولهم» (ابن بابویه، ۳۷۷/۲؛ مفید، ۱۷۵؛ و با اندکی تفاوت: دیلمی، ۳۵۳/۲) استفاده کرده‌اند. حضرت در این

روایت که در مورد مردم بصره گفته شده، بلندی ریش را ظاهراً دلیلی بر کم‌عقلی آنان ذکر کرده‌اند. به این ترتیب این روایت را می‌توان مقوم روایت اصلی مورد بحث دانست. در پاسخ باید گفت، صرف کنار هم آوردن دو ویژگی، دلیل بر علت و معلول بودن آن‌ها نیست. یعنی بلندی ریش آن مردم، دلیل بر بی‌عقلی آن‌ها نیست، بلکه حضرت در پی بیان چند ویژگی آن‌ها هستند که یکی از آن‌ها بلندی ریش و دیگری، کم‌عقلی آن‌هاست. ضمن آنکه در سند این روایت در خصاله نام احمد بن حسین بن سعید به چشم می‌خورد که غالی بوده است. (غضائری، ۴۰؛ طوسی، ۴۱۵) همچنین در سند این روایت در خصال و اختصاص، نام موسی بن عبید یا عبیده به چشم می‌خورد که فردی مهمل است و نام او در کتب رجالی ذکر نشده است. این موارد باعث ضعف سند این روایت می‌شود. در ارشاد القلوب نیز این روایت به صورت مرسل نقل شده است که باز هم باعث ضعف آن است.

۵- واکاوی گوینده اصلی متن این روایت

با بررسی‌های گذشته، ضعف سندی و متنی این روایت برای ما آشکار شد و مشخص شد که بعید است چنین متنی از معصوم (ع) صادر شده باشد. با تحقیق بیشتر در تاریخ، تلاش می‌کنیم منبع اصلی این سخن را بیابیم.

واکاوی در کتب و نقل قول‌های تاریخی احتمال عدم صدور این متن از معصوم را تقویت می‌کند. صاحبان برخی کتب غیرشیعی، محتوای این روایت را از افرادی دیگر نقل کرده‌اند بدون این که آن را به پیامبر (ص) نسبت دهند. به ترتیب زمانی، مؤلفانی که این متن را از غیر پیامبر (ص) و معصومان (ع)، یعنی یک سخن عادی و نه یک روایت، نقل کرده‌اند عبارتند از: جاحظ (۲۵۵ق) در البیان و التبیین، ابن قتیبه دینوری (۲۷۶ق) در عیون الأخبار، ابن عبد ربّه (۳۲۸ق) در عقد الفرید، ابوطالب مکی (۳۸۶ق) در قوت القلوب، ابن ابی الحدید (۶۵۶ق) در شرح نهج البلاغه و نویری (۷۳۳ق) در نهاية الارب.

۱. قرن ۳: طبق یافته‌های ما قدیمی‌ترین منبعی که این متن را نقل کرده، البیان و التبیین جاحظ (۲۵۵ق) است. جاحظ این متن را با تغییری اندک و به نقل از «هشام بن عبدالملک» ذکر کرده است.^۲

۲. وقال هشام بن عبد الملك يوما في مجلسه يعرف حمق الرجل بخصال بطول لحيته وشناعة كنيته وبشهوته ونقص خاتمه فأقبل رجل طويل اللحية فقال هذه واحدة ثم سأله عن كنيته فاذا هي شعاء فقال هاتان ثنتان ثم قال وای شيء أشهى اليك قال زمانة مصاصة قال أمصك الله بظفر أمك.

۲. قرن ۳: ابن قتیبه دینوری (۲۷۶ق) در عیون الأخبار که شامل اخبار و حکایات است این حکایت را به نقل از «هشام بن عبدالملک» آورده و اختلافات جزئی در بخش‌های مختلف آن را ذکر کرده است.^۳
۳. قرن ۴: ابن عبد ربه آندلسی (۳۲۸ق)، مؤلف بعدی است که در کتاب عقد الفرید، همین جریان را به نقل از «ابن عبدالملک» نقل می‌کند.^۴ به نظر می‌رسد منظور او همان «هشام بن عبدالملک» باشد.
۴. قرن ۴: ابوطالب مکی (۳۸۶ق) در کتاب قوت القلوب، فرد دیگری است که همین سخن را از قول «معاویه» نقل می‌کند.^۵ این احتمال وجود دارد که سیوطی در المحاضرات (۳۱۳) نیز دچار خلط شده و چنین نقلی از معاویه را، از قول او به رسول خدا (ص) استناد داده باشد.
۵. قرن ۷: ابن ابی الحدید معتزلی (۶۵۶ق) در شرح خود بر نهج البلاغه باز همین جریان را از قول «هشام بن عبدالملک» نقل می‌کند.^۶
۶. قرن ۸: شهاب الدین نویری در «نهاية الأرب فی فنون الأدب» همین جریان را از قول «مسلمة بن عبدالملک» نقل می‌کند که احتمالاً یا تصحیف همان هشام بن عبدالملک است یا آنکه مسلمة آن را از برادرش هشام شنیده و نقل قول کرده است.^۷
- بدین ترتیب، قدیمی‌ترین فردی که این سخن را نقل کرده، جاحظ است و او نیز آن را از

۳. و قال هشام بن عبد الملك: يعرف حمق الرجل بأربعة: بطول لحيته، وبشاعة كنيته، و إفراط شهوته؛ فدخل عليه ذات يوم شيخ طويل العثون، فقال هشام: أما هذا فقد جاء بواحدة، فانظروا أين هو من الثلاث؛ فقيل له: ما كنيته؟ فقال: أبو الياقوت؛ و قالوا: ما نقش خاتمك؟ قال: و جاؤ على قيصيه بدم كذب. و في حكاية أخرى و نَقَدَ الطَّيْرُ فَقَالَ ما لي لا أرى الهدهد؛ فقيل له: أي الطعام تشتهي؟ فقال: جلتجيبين، و في حكاية أخرى مضافة. سمع عمر بن عبد العزيز رجلاً ينادي رجلاً: يا أبا العمرين، فقال: لو كان له عقل لكفاه أحدهما.

۴. و قال ابن عبد الملك: يعرف حمق الرجل في أربع: لحيته، و بشاعة كنيته، و إفراط شهوته، و نقش خاتمته. فدخل عليه شيخ طويل العثون فقال: أما هذا فقد أتاكم بواحدة، فانظروا أين هو من الثلاث. فقيل له: ما كنيته؟ قال: أبو الياقوت. قيل: فنقش خاتمك؟ قال: " و نَقَدَ الطَّيْرُ فَقَالَ ما لي لا أرى الهدهد". قيل: أي الطعام تشتهي؟ قال: جلتجيبين. و سمع عمر بن عبد العزيز رجلاً ينادي: يا أبا العمرين، فقال: لو كان عاقلاً لكفاه أحدهما.

۵. و قال معاوية رحمه الله تعالى: يتبين حمق الرجل من طول قامته و عظم لحيته، و في كنيته و نقش خاتمته

۶. قال هشام بن عبد الملك يوماً لأصحابه إن حمق الرجل يعرف بخصال أربع طول لحيته و بشاعة كنيته و نقش خاتمته و إفراط نهمته فدخل عليه شيخ طويل العثون فقال هشام أما هذا فقد جاء بواحدة فانظروا أين هو من الباقي قالوا له ما كنية الشيخ قال أبو الياقوت فسألوه عن نقش خاتمته فإذا هو و جاؤ على قيصيه بدم كذب فقيل له أي الطعام تشتهي قال الدباء [القرع] بالزيت فقال هشام إن صاحبكم قد كمل. و سمع عمر بن عبد العزيز رجلاً ينادي آخر يا أبا العمرين فقال لو كان له عقل لكفاه أحدهما.

۷. و قال مسلمة بن عبد الملك لجلسائه: يعرف حمق الرجل في أربع، طول لحيته، و بشاعة كنيته، و إفراط شهوته، و نقش خاتمته، فدخل عليه رجلٌ طويل اللحية، فقال: أما هذا فقد أتاكم بواحدة، فانظروا أين هو من الثلاث؟ فقيل له: ما كنيته؟ فقال: أبو الياقوت، فقيل له: ما نقش خاتمك؟ فقال: " و نَقَدَ الطَّيْرُ فَقَالَ ما لي لا أرى الهدهد". قيل: فأى الطعام أحب إليك؟ قال: الجلتجيبين، فقال مسلمة: فيه ما بعد كنيته، مع طول لحيته، مع نقش خاتمته، شكاً لمعتبر.

هشام بن عبدالملک نقل کرده است. همین‌طور این سخن در کتب متعدد دیگر نیز از قول هشام بن عبدالملک و مسلمة بن عبدالملک و معاویه نقل شده است. بنابراین این احتمال تقویت می‌شود که اصل این سخن مربوط به هشام بن عبدالملک است و با توجه به صورت ظاهری حکمت‌آمیز و ایجاز آن، وارد برخی منابع روایی شده و به اشتباه از قول امام صادق (ع) یا رسول خدا (ص) نقل شده است. مخصوصاً آنکه خصال صدوق، کتابی است که روایات عددی و پندگونه را جمع‌آوری کرده و این سخن از نظر ظاهری، ویژگی‌های عددی و پندگونه بودن را دارد گرچه از نظر معنایی، در سطح بسیار پایین‌تری نسبت به روایات معصومان (ع) قرار داشته و اشکالاتی نیز بر آن وارد است.

۶- تأثیر فرهنگ عرب بر نقل این روایت

متن این روایت منسوب، به گونه‌های مختلفی در کتب اهل سنت ذکر شده است.

۱. جاحظ چنین نقل می‌کند:

«روزی هشام بن عبدالملک در مجلس خود گفت: حماقت مرد از چند ویژگی قابل شناسایی است: بلندی ریش، زشتی کنیه، علاقه و نقش انگشتر فرد. سپس مردی با ریش بلند آمد و هشام گفت: این یک نشانه. سپس از کنیه او پرسید و کنیه زشتی داشت. هشام گفت: این دو تا. سپس گفت چه چیزی برای تو خوش‌تر است؟ گفت اینکه اناری را بمکم.» (جاحظ، ۵۶۷/۱) سپس هشام ناسزایی به مادرش گفت.

۲. ابن قتیبه دینوری در عیون الاخبار، این حکایت را به نقل از هشام بن عبدالملک و نزدیک به نقل جاحظ، آورده و اختلاف اقوال در جزئیات آن را ذکر کرده است. (دینوری، ۴۷/۲-۴۸)

۳. ابن عبد ربه در عقد الفرید، این قضیه را به این شکل نقل می‌کند:

پسر عبدالملک گوید: حماقت مرد در چهار چیز قابل سنجش است: ریشش، زشتی کنیه‌اش، افراط در علایق و شهواتش و نقش انگشترش. پس پیرمردی با ریش بلند بر او وارد شد. گفت: این یکی از آن نشانه‌ها را آورده است. به دنبال سه نشانه دیگر باشید. به آن پیرمرد گفته شد: کنیه تو چیست؟ گفت: ابوالیاقوت. گفتند: و نقش انگشتر تو؟ گفت: «و تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِي لَا أَرَى الْهُدُودَ» (نمل: ۲۰) یعنی [سلیمان] در جستجوی آن پرنده برآمد و گفت: «چرا هدهد را نمی‌بینم؟». به او گفته شد: به چه غذایی علاقه‌مندی؟ گفت: خلنجبین. و عمر بن

عبد العزیز شنید که مردی صدا زد: ای ابوالعمرین. اگر عاقل هم می‌بود، یکی از آن دو ویژگی‌ها برای اثبات بی‌عقلی‌اش کافی بود. (ابن عبد ربه، ۴۴۸/۲)

۴. ابوطالب مکی در قوت القلوب چنین می‌گوید:

معاویه گوید: حماقت مرد از درازی قد و بلندی ریش و کنیه و نقش انگشترش فهمیده می‌شود. و ابراهیم نخعی و امثال او از گذشتگان می‌گفتند: در شگفتم از مرد عاقلی که ریشی بلند دارد، چرا آن را کوتاه نمی‌کند تا متعادل شود چرا که تعادل در هر چیزی نیکوست. (مکی، ۲۴۴/۲)

۵. ابن ابی الحدید در شرح خود بر نهج البلاغه پس از آنکه می‌گوید ما در این کتاب به خاطر بلندی مقام امیرالمومنین (ع)، مباحث دور از ذهن و سطح پایین را ذکر نکردیم [!] این جریان را با اندکی اختلاف با ابن عبد ربه ذکر می‌کند:

هشام بن عبدالملک روزی به یاران خود گفت: حماقت مرد از چهار صفت معلوم می‌شود: بلندی ریش، بدی کنیه، نقش انگشتر و افراط او در علایقش. پس پیرمردی با ریشی بلند بر او وارد شد. هشام گفت: این یکی از آن ویژگی‌ها را آورده است. بنگرید وضعیتش نسبت به بقیه ویژگی‌ها چگونه است. به او گفتند کنیه شیخ چیست؟ گفت: ابوالیاقوت. پس، از نقش انگشترش پرسیدند: گفت: «وَجَاؤُ عَلَى قَمِيصِهِ بَدَمَ كَذِبٍ» (یوسف: ۱۸) یعنی و پیراهن او را با خونی دروغین [آغشته ساخته، نزد پدر] آوردند. گفتند: چه غذایی را می‌پسندی؟ گفت: نمک و شیر خشک شده شتر با روغن. هشام گفت: رفیق شما همه ویژگی‌ها را کامل کرد! و عمر بن عبدالعزیز شنید که مردی دیگری را صدا می‌زند: ای ابوالعمرین، اگر عقلی هم می‌داشت، یکی از این دو ویژگی کافی بود که بی‌عقلی‌اش را مشخص کند. (ابن ابی الحدید، ۱۶۰/۱۸-۱۶۱)

۶. نویری در نهج الأرب این جریان را از قول مسلمة بن عبدالملک نقل می‌کند:

مسلمة بن عبدالملک به همنشینانش گفت: حماقت مرد در چهار چیز است: بلندی ریش، بدی کنیه، افراط در خواسته‌ها و تمایلات، و نقش انگشترش. مردی با ریشی بلند بر او وارد شد. گفت: این یکی از آن نشانه‌ها را برای شما آورد. نگاه کنید که وضعیت او در مورد سه ویژگی دیگر چیست. کسی به او گفت: کنیه‌ات چیست؟ گفت: ابوالیاقوت. دیگری گفت: نقش انگشتر تو چیست؟ گفت: «وَتَقَعَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِي لَا أَرَى الْهُدُودَ» (نمل / ۲۰) یعنی [سلیمان] در جستجوی آن پرنده برآمد و گفت: «چرا هدهد را نمی‌بینم؟». گفتند: کدام غذا را بیشتر دوست می‌داری؟ گفت: جلنجبین. با این کنیه و بلندی ریش و نقش انگشتر، هر

عبرت‌گیرنده‌ای باید [در عقلش] شک کند. (نویری، ۳/۳۲۸)

آنچه در میان اکثر این نقل‌ها مشترک است این است که معاویه، هشام، یا مسلمة بن عبدالملک نشانه‌هایی از حماقت و بی‌عقلی را می‌شمرند و ناگهان فردی وارد مجلس آن‌ها می‌شود که تمام این نشانه‌ها را دارد و ریشی بلند داشته و کنیه، نقش انگشتر و علایقی عجیب و غریب دارد. بدین ترتیب و با دیدن این نشانه‌ها، همه اهل مجلس به بی‌عقلی آن فرد پی می‌برند. یکی از نکات محل تأمل در این نقل‌ها، این است که آیا اصولاً چنین چیزی واقعیت داشته و اتفاق افتاده است؟ به فرض اینکه چنین قضیه‌ای هم روی داده باشد مگر چند نفر را می‌توان با چنین ویژگی‌هایی یافت؟ به نظر می‌رسد اگر قرار بر ارائه نشانه‌هایی از بی‌عقلی باشد باید این نشانه‌ها را در تعداد قابل اعتنایی از افراد دید و گرنه جمع چنین ویژگی‌هایی در یک فرد، بسیار نادر خواهد بود. مگر آنکه وجود یکی از این ویژگی‌ها در فرد را دلیل بر بی‌عقلی وی بدانیم که باز هم محل تأمل است. سوال اصلی این است که مثلاً بلندی ریش چه ارتباطی با بی‌عقلی فرد دارد؟ به چنین فردی می‌توان بی‌مبالا و نامرتب گفت اما نمی‌توان او را بی‌عقل نامید.

در جستجوی دلیل این مطلب و ارتباط میان ظواهر جسمی و میزان عقل افراد، به این نکته برمی‌خوریم که باورهایی در میان برخی از عرب‌ها وجود داشته است که قائل به وجود ارتباطاتی میان ظواهر جسمی و عقل افراد بوده‌اند.

احنف بن قیس می‌گوید: اگر مردی را دیدی که سری بزرگ و ریشی بلند دارد، بدان که احمق است گرچه [فرد بزرگی همچون] امیه بن عبد شمس باشد. معاویه نیز خطاب به فردی گفته که در حماقت و کم‌عقلی تو همین بس که ریشی بلند داری. عبدالملک بن مروان نیز گفته است که هر که ریشش بلند شود، عقلش کوسه [و کم] می‌شود. دیگرانی گفته‌اند که هر که قامت کوتاه، سر کوچک و ریش بلندی داشته باشد، شایسته است که مسلمانان آن را مرتبط با [کمبود] عقلش بدانند. زیرکان گفته‌اند اگر مردی قدبلند و ریش بلند بود به حماقت او حکم کن و اگر کوچک بودن سرش به این موارد اضافه شد دیگر شکی به بی‌عقلی اش نکن. مواردی دیگر از این دست نیز ذکر شده است. (ابن جوزی، ۵/۱؛ ابشیهی، ۲۲؛ راغب اصفهانی، ۳۴۲/۲) همان‌طور که مشاهده شد، در میان این نشانه‌ها تناقض‌هایی وجود دارد و برخی سر کوچک و برخی دیگر، سر بزرگ را دلیل بر بی‌عقلی فرد می‌دانند. با قبول این نکته که برخی ویژگی‌های بدنی و ظاهری، گاهی می‌توانند نشان‌دهنده احتمال حماقت فرد باشند اما باز هم

نمی‌توان اثبات کرد که میان ریش و عقل، ارتباطی برقرار است. مشخص نیست که عرب چرا چنین عقیده‌ای داشته و قائل به وجود چنین ارتباطی بوده است. آنچه در تحلیل این نقل‌ها به دست می‌آید به نظر نگارنده این مقاله این است که یا اساساً چنین اتفاقی روی نداده و این داستان، حاصل تخیل مؤلفان این کتب بوده یا از جمله داستان‌هایی است که در افواه مردم مشهور شده بی‌آنکه سند محکم تاریخی داشته باشد. دلیل شهرت آن نیز، ظاهر پندآموز و جالب و عجیب بودن محتوای آن است. شاید زمینه‌های ذهنی مردم در مورد خلفای حاکم بر آنها باعث این شده که برخی از زبان این خلیفه، نشانه‌هایی عجیب برای کشف حماقت افراد نقل کنند و دقیقاً بعد از بیان این مطلب، فردی حاضر شود که تمام آن ویژگی‌های عجیب را داشته باشد و به نوعی، فضیلت‌سازی برای قدرت تعقل و پنددهی خلیفه صورت گیرد. احتمال دیگر، آن است که این قضیه را به طور کلی افسانه‌ای ندانیم و قدر مشترک و مشهورتر این روایات تاریخی را به عنوان اصل رویداد در نظر بگیریم. نکته دیگر آن است که با این توضیحات گفته شده باز هم مشخص شد که احتمال صدور چنین سخنی از کلام معصوم (ع) بسیار بعید است و بیشتر به باورهای خاص عرب شبیه است تا نکته‌ای معرفتی.

نتیجه‌گیری

روایت مورد بحث در منابع شیعه از قول امام صادق (ع) و در منابع اهل سنت از قول رسول خدا (ص) نقل شده است. این روایت در کلیه منابع روایی شیعی و سنی فاقد سند بوده و تنها در یک کتاب روایی شیعی (خصال) دارای سند است. سند این روایت نیز ضعیف و غیر قابل اعتماد است.

همچنین از نظر متنی و محتوایی نیز اشکالاتی بر آن وارد است. این روایت در در مقایسه با سایر روایات معصومان (ع) در باب عقل، سطح معنایی بسیار پایین‌تری دارد و از نظر ادبیات معنایی، تناسبی با آنها ندارد. ارتباط محکم و قابل دفاعی میان بلندی ریش، نقش انگشتر و کنیه شخص با عقل وی وجود ندارد.

قدیمی‌ترین کتابی که متن این روایت در آن ذکر شده، البیان و التبیین جاحظ است که آن را به نقل از هشام بن عبدالملک ذکر کرده است. کتب دیگری نیز همین سخن را به نقل از هشام بن عبدالملک، مسلمة بن عبدالملک و معاویه نقل کرده‌اند که با توجه به کمیت بیشتر، به

احتمال قوی، این سخن متعلق به هشام بن عبدالملک است که به دلیل تشابه صرفاً ظاهری با مطالب پندآموز و تأثیرپذیری از فرهنگ عرب، وارد منابع روایی شیعی و سنی شده است.

منابع

قرآن کریم

- ابشهی، شهاب‌الدین، *المستطرف فی کل فن مستطرف*، بیروت: عالم‌الکتب، چاپ اول ۱۴۱۹ق.
- ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة‌الله، *شرح نهج البلاغة*، تصحیح: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی، *الخصال*، قم: انتشارات جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
- _____، *فقیه من لا یحضره الفقیه*، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ق.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، *اخبار الحمقى و المغفلین*، بیروت: المکتب التجاری، بی‌تا.
- ابن عبدربه، احمد بن محمد، *العقد الفرید*، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول ۱۴۰۴ق.
- ابن عراق، علی بن محمد، *تنزیه الشریعة المرفوعة عن الأحادیث الشنیعة الموضوعة*، تحقیق: عبدالله بن محمد الغماری، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ دوم، ۱۹۸۱م.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، *عیون الاخبار*، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق.
- ابوطالب مکی، محمد بن علی، *قوت القلوب*، نرم‌افزار مکتبه‌الشاملة، بی‌تا.
- برقی، احمد بن محمد، *المحاسن*، قم: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱ق.
- جاحظ، عمرو بن بحر، *البيان و التبیین*، بیروت: دار و مکتبه هلال، ۱۴۲۳ق.
- جعفر بن محمد (ع)، *امام ششم، مصباح الشریعة*، [منسوب]، بیروت: مؤسسه‌العلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن، *تفصیل وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة*، قم: مؤسسه آل‌البتیت (ع)، ۱۴۰۹ق.
- دیلمی، حسن بن محمد، *إرشاد القلوب*، قم: انتشارات شریف‌رضی، ۱۴۱۲ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء*، بیروت: شرکت دار ارقم بن ابی ارقم، چاپ اول ۱۴۲۰ق.
- سیوطی، عبد‌الرحمن بن ابی بکر، *المحاضرات و المحاورات*، بیروت: دار الغرب الإسلامی، چاپ اول ۱۴۲۴ق.
- طبرسی، حسن بن فضل، *مکارم الأخلاق*، قم: انتشارات شریف‌رضی، ۱۴۱۲ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *الفهرست*، نجف اشرف: المکتبه‌المرتضویة، بی‌تا.

- _____، *رجال الشيخ الطوسي*، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ١٤١٥ق.
- عجلونی، اسماعیل بن محمد، *كشف الخفاء*، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ سوم، ١٤٠٨ق/١٩٨٨م.
- غضائری، احمد بن حسین، *رجال*، تصحیح: سید محمد رضا جلالی، قم: دار الحدیث، چاپ اول، ١٣٨٠ش.
- فتنی، محمد طاهر بن علی، *تذكرة الموضوعات*، بی جا، بی تا.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*. بیروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٤ق.
- مفید، محمد بن محمد، *الاختصاص*، قم: کنگره جهانی شیخ مفید، ١٤١٣ق.
- نجاشی، احمد بن علی، *رجال النجاشی*، تحقیق: سید موسی شبیری زنجانی، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ١٤٠٧ق.
- نویری، احمد بن عبدالوهاب، *نهاية الأرب في فنون الأدب*، قاهره: دار الکتب و الوثائق القومية، چاپ اول، ١٤٢٣ق.